



۲۰۱۸/۰۷/۲۲



دوکتور محمد اکبر یوسفی

اهمیت ستراتیژیک افغانستان چه زمان درک شد!

(قسمت دوم و آخر)

در نتیجه، وقتی در سال ۱۹۷۳م، درست ۵۴ سال بعد از کسب استقلال و چهل سال سلطنت بدون جنگ، سردار محمد داود خان، رژیم سلطنتی را سقوط داده، اعلان جمهوری می نماید، مجله شپیگل در گزارش شماره ۳۰ همان سال آن، حین نشر گزارش، آماری را هم به نشر می سپارد که ممکن برای خوانندگان محترم نیز جالب باشد: «... در افغانستان بین ۱۲ الی ۱۸ میلیون (۵۰ فیصد خبط: نویسنده) انسان زندگی می کنند. اوسط عاید سرانه در سال ۱۵۰ مارک المان غرب تخمین می گردد. نفوس شماری هیچ وقت صورت نگرفته است. قریب نیم نفوس آنها را کوچی ها تشکیل می دهند. چوپان ها دایما، در مناطق خشک، سنگی، عقب آب و چرا گاه جست جو دارند. از جمله ۵ طفل، ۳ آنها، از ۱۲ سال اضافه عمر، زندگی نتوانسته اند. در تمام کشور از موجودیت ۷۰۰ داکتر تذکر بعمل آمده است. بیش از ۹۰ فیصد افغانها، قادر به خواندن و نوشتن نمی باشند. درین کشور عقب مانده قدرت در اختیار فیئودالان عقبگرا، متنفذین محلی و ملا های اسلامی است، که کوچکترین پیشرفت در بخش بهداشت و یا تعلیم مکتب را هم، عمل و کار شیطانی می دانند. این قدرت شکست نا پذیر است. در بین اقوام و خانواده ها، افغان ها، بطور مقایسوی بیشتر از نفوذ دولت، در تابعیت خان ها، سران قوم و ملاها قرار دارند.» (شپیگل، ۱۹۷۳م، شماره ۳۰) کشور و قلمرو ای که در تاریخ بخاطر کنترل آن «بازی های بزرگ» قدرت های استعماری، نظیر "انگلیس" و "روس" وقت، انجام یافته است و دربخش های تخریبی به میلیارد ها، بمصرف رسیده است، ولی برای آبادی این کشور، همیشه پول کمبود بوده است.

صرفنظر از آن که قریب ده سال قبل، ایالات متحده آمریکا به عملیات نظامی، در تحت نام، "جنگ علیه تروریسم"، دست برده و بیش از چهل کشور، عمدتاً کشورهای عضو ناتو درین عملیات ها و برنامه ها، در ادامه بحران طولانی، سهم دارند، داکتر خلیل زاد، یکی از مقامات ارشد سیاسی و «دیپلوماسی» آمریکا، تبعه آمریکایی ای که، افغانستان محل تولد و میهن اولی اش بوده است، در جریان مصاحبات قبلی خود، از اهمیت «ستراتیژیک» و اهمیت «جیوپولتیک» افغانستان سخن زده است.

شپیگل بر رویت نقشه مینویسد که استعمار انگلیس این کشور را، در زمان حاکمیت آن در هند، به چنین وضعیت می دیده است:

- بحیث یل طبیعی زمینی، بین آسیای میانه و نیم قاره هند، جایی که نفوذ انگلیسی همیشه خیلی نیرومند بوده است.

- در برابر فشار توسعه طلبانه "روسی"، بمثابة حصار در مقابل یگانه دروازه، بسمت جنوب.

پنجاه و شش سال قبل، مجله شپیگل می نویسد، که افغانستان، یگانه سنگر «نیوترال» (بی طرف و یا غیر منسلک) بین اتحاد شوروی و تعدادی از پیمانهای نظامی غربی با هم مرتبط، شمرده می شود. افغانستان "نیوترال"، نتیجه تاریخ طولانی پر ماجرا، که در پهلوی "جنرالان روسی"، «اجنت» های خدمات مخفی و قهرمانان آزادی خواه افغان، هم چنان "الماس" مشهور کوه نور نیز، نقش داشته است.

به ادامه می خوانیم: زمانی که هند در سال ۱۹۴۷م، از جانب "برتانوی ها" بدو قلمرو مستقل - پاکستان و هندوستان -، با مهر مذهبی، تقسیم گردید، با خروج قوای استعماری برتانیه، از مجاورت دره خیبر، قدرت بزرگی نابود گردید، که بالغ بر یکصد سال مصروف اشغالی و تبلیغی، در جهت کسب نفوذ برافغانستان بوده است. در حالیکه برین کشور، هیچگاه تسلط نیافته است، ولی باز هم مانع آن گردیده است، تا «روسیه» در تلاش طغیان بسمت جنوب موفق گردد. درین مقام و وظیفه سابق "برتانیای استعماری"، بنابر گزارش آنوقت شپیگل، ایالات متحده امریکا مقام سابقه آنرا، اشغال نموده است. بر اساس همین منبع، به همان گونه ای که، "ویسرای" هند "لایتن"، از موقف بی طرفی امیر شیرعلی خان راضی نبوده است، قریب یک دهه بعد از ختم جنگ دوم جهانی، در حالی که ایالات متحده امریکا، از «الترناتیف» های بعد از جنگ دوم جهانی: "آسیا اول" و یا "اروپا اول"، "اروپا" را، بمثابة هدف و مرکز توجه اولی آن قدرت بزرگ، بحیث موضع امنیتی قدرت تازه دم، در جهان انتخاب نمود، در یک دعوت سفارت امریکا در کابل، موقف مشابهی را که در حقیقت، با بی طرفی موافق نبوده است، تبارز می دهد، شپیگل به چنین مفهوم انعکاس می دهد:

« هدف دعوت سفارت امریکا در کابل، بخاطری بوده است، تا افغان ها را بدور میز مذاکره دیپلماتیک بکشاند، که در چهارچوب آن سیاست غربی در آسیا، عملی شده بتواند.

- عقد یک اتحاد دو جانبه بین ایالات متحده و افغانستان (پلان تا حدی تخیلی بوده، بعلت اینکه این امر باعث، به مبارزه طلبی اتحاد شوروی خواهد شد)؛

- الحاق افغانستان در پیمان «پکت» - جنوب شرق آسیا «سیاتو»، که امضاء کنندگان آن، ایالات متحده امریکا، برتانیه، فرانسه، استرالیا، زیلاند جدید، سیام، پاکستان و فلپین (در صورت عضویت افغانستان، در چنین یک اتحادیه مسایل مورد مناقشه بین افغانستان و پاکستان، که پاکستان قبلاً بحیث عضو - پکت، شامل بوده است، می توانست سبب قرار گرفتن در برابر همدیگر شود). (همین جمله، از پا ورقة مجله اخذ شده است.) (+ در ساحه خیبر "پاس" که فعلاً تحت کنترل پاکستان واقع است، اقوام جنگی پشتون سکونت دارند، که با افغانها قرابت قومی دارند. افغانستان برای پشتون ها، دولت مستقل می خواهد و یا اقلاً خود مختاری)

- نهایتاً اینکه، افغانستان شامل پکت - بغداد شود، که در آن انگلیس، ترکیه، عراق، ایران و پاکستان شامل اند. (شمول در چنین یک سیستم، پکت سست، همچنان مشکلات پاکستان - افغانستان، بحیث مانع محسوب می گردد. «همانجا، ص ۴۲)

با در نظر داشت مطالب فوق، رژیم سلطنتی، زمانی که، مرحوم سردار محمد داود خان، بحیث صدر اعظم ایفای وظیفه می نموده است، خواهان دریافت اسلحه و هم چنان طلب امکان تعلیمات نظامی برای افسران، از ایالات متحده امریکا و سایر متحدین آن قدرت بزرگ شده اند. در نتیجه، به علت شروط فوق، مانع بسر رسیدن چنین هدف و نیازمندی افغانستان گردیده است، تا اینکه با موافقت پادشاه، با اتحاد شوروی وقت، ارتباطات برقرار می نمایند و از جانب آنکشور، موافقت به عقد چنین قرار داد، «بدون قید و شرط»، حاصل می گردد.

وقتی در سال ۱۹۷۳م، از طریق کودتای «سفید»، سردار محمد داود خان قدرت را در دست گرفته است، و نظام جمهوری اعلان شده است، قوای هوایی آنکشور، متشکل از ۶۰۰۰ نفر، گزارش یافته است. در همین شماره هم چنان در رابطه با زندگینامه سردار محمد داود خان می نویسد: «داود، رهبر کودتا، متولد بحیث پسرکاکا، و شوهر خواهر پادشاه سقوط داده شده، می باشد. او می خواهد افغانستان را دوباره به سیاست دست قوی رهبری کند. جنرال، که در سال ۱۹۳۹م، بحیث فرمانده اردو، سلطنت را در برابر یک قیام اقوام نجات داد، یکی از کمترین مهمانان غربی محسوب می گردید، که در مراسم تدفین "ستالین" اشتراک ورزید و جانشین "ستالین"، "خروسچف" را، به کشورش، دعوت کرد. در سال ۱۹۶۳م، بعد از ده سال خدمت بحیث صدر اعظم، از جانب پسرکاکایش برکنار گردید، زیرا داود پادشاه و پارلمان را متحد با هم، به حکومت کردن، نمی گذاشت.

- داود در هفته قبل، بحیث **رئیس دولت، وزیر دفاع و وزیر خارجه** در وجود یکنفر، از جانب هوادارانش انتخاب گردید. او می خواهد افغانستان را بیک کشور «مُدرن» مبدل سازد. بکمک او باید منجمله کشور همجوار بشتابد، که در پنجاه سال اخیر یاری رسانیده است: اتحاد شوروی، نزدیک به ۱/۵ میلیارد دالر در ۲۰ سال گذشته، کمک کرده است، که بحساب سرانه بیش از هر کشور دیگر در جهان، یاد شده است. این رقم سه برابر کمک های انکشافی ایالات متحده امریکا بوده است. (شپیگل، ۱۹۷۳م، شماره ۳۰، ص ۵۹)

این را هم نمی توان از نظر دور داشت، که پیشرفت های علمی تخنیکی، تخنیک پیشرفته کیهان، سلاح های مُدرن، بشمول سلاح های دور برد کشتار جمعی و غیره و غیره، طبیعتاً، اهداف و موضوعات قبلی را از ریشه تغییر داده است. دیگر استعمار، غم حفاظت از نیم قاره هند را مانند آن زمانه ها، ندارد، زیرا دیگر آنجا حضور ندارد. آن میراث و دانه های «جنگ» را که مانند «کشمیر» و «دیورند» و سایر مسایل نازل را در سرنوشت "اینتی های" نیم قاره، بعد از «تقسیم نیم قاره هند»، از خود بجا مانده است، قرن های دیگر، در صورتی که تغییر اساسی در سیاست، "دولت های مذهبی" و دیکتاتوری های تمام شمول ناشی از آن، رخ ندهد، این اوضاع بهان منوال ادامه خواهد یافت و "نیوکولونیالیزم" یا استعمار نو، انگلیسی هم چنان، بدون ضیاع انرژی و قبول مصارف و تلفات، از آن، بهره خواهد برد، با وجود آنکه آن استعمار دیگر، با آن ساختار حضور ندارد. اول اینکه استعمار کهنه ازین منطقه در سال ۱۹۴۷م، رخت سفر بسته است. دوم اینکه نیم قاره هند، حال مالکان دیگری دارد، که حالا از سلاح اتمیک و تخنیک اطلاعاتی پیشرفته در اختیار آنهاست. کشور هند بعنوان مثال با ظرفیت های عظیم نیروی انسانی تعلیم یافته، بخصوص در بخش تخنیک اطلاعاتی و غیره، توجه جهانیان، بخصوص کشور های غربی پیشرفته را بخود جلب نموده است. در قاره آسیا، قریب ۵ کشو دارای سلاح «اتومیک» هستند و تلاشهای ایران در امر دستیابی به چنین سلاح، هم درد سر شدید، در مناسبات بین المللی بوجود آورده است. بیش از نیم نفوس فعلی جهان، درین قاره پهناور آسیا، حیات بسر می برند. جهان غرب، رشد سریع اقتصادی کشور های چون چین و هند، که زمانی در قطار کشور های عقب افتاده بشمار می رفته اند، بدقت مورد مطالعه قرار داده، از همکاری های متقابل اقتصادی، علمی - تخنیکی و غیره مناسبات استفاده می نمایند، در عین زمان در رابطه با احتمال انتقال «مرکز» بین المللی قدرت از غرب، به آن مناطق، نگران اند.

جهان غرب، به سطح عالی انکشاف علم و تخنیک دست یافته، برای مردمان آن سطح زندگی بلند را ممکن ساخته است. پرابلم جدی ای که در برابر سیاستمداران این کشورها وجود دارد اینست که شیوه حکومتداری بر مبنای دیموکراسی، است، نحوه حکومتداری از آن اشکال قدیمی "پادشاهی های قلمروی"، نظیر "ارباب رعیت"، "امت" و "خلافت" که در اشکال حکومت "جوامع اسلامی" یاد شده است، و هم از تما "دیکتاتوری های" تمام شمول یا "توتالیتیر" و رژیم های "نژاد پرست" "پارتاید" فرق دارد. درین کشورها مسئله بر سر این نیست، که در عقب یک مشی سیاسی، چه کسان و چه افرادی قرار داشته باشند، بلکه بر سر آنت، که هر مشی سیاسی دارای چه محتوا است و چگونه عملی شده بتواند. درین راه باید دقیقاً در تفاوت های کلتوری و سیاسی، توجه جدی صورت گیرد. از ارزش های کلتوری و فرهنگی باید هر انسان، طبق دلخواه و مطابق نیازمند، مستفید شده بتواند. اما در پیروی از قانون همه، باید مکلفیت مساوی داشته باشند. حال برای جوامع صنعتی غربی، مسئله حفظ حد اقل این سطح زندگی مطرح است، که اعضای جامعه از حکومت های آنها، می طلبند. آنچه برای سیستم های قدرتمند غربی مطرح است، تأمین انرژی و انواع مختلف "منابع" است. حال تشویش غرب از ناحیه بی ثبات شدن نیم قاره هند از طریق خاک افغانستان نه، بلکه درین منطقه پر نفوس، وضع پاکستان، با حالت بی ثبات بودن کنونی آن و آینده آن نیز، مطرح است. ممکن همین وضعیت هم باشد، که برای ایالات متحده امریکا و متحدان آنها، اهمیت "ستراتیژیک" افغانستان، در تحت شرایط "قرن" ۲۱ مطرح باشد، نه مانند قرن ۱۸، ۱۹ و ۲۰ بین قدرت های "بزرگ". محافل قدرت در غرب، تشویش از آن دارند که بکس یا صندوق «سیاه»، که کلید "بم اتم" در آن محوظ است، در دست «افراطیون» معلوم الحال "مذهبی" نیفتند. "افراطیون اسلامی"

و "افراطیون هندو" منجمله به عنوان اجتماعات خطر محسوب می گردند. اگر این منطقه، با اوضاعی مانند، "یوگسلاوی" روبرو گردد، آینده چگونه خواهد بود؟ اظهار چنین نگرانی از جانب محافل غربی، خود یکنوع وابستگی آنها را از نظامیان پاکستان نیز نشان می دهد. جانب نظامیان پاکستان هم چنان، بالمقابل ازین وضعیت آگاه اند و با استفاده ماهرانه، از غرب امتیاز می گیرند. نظامیان پاکستان هم چنان با نفوذ ای که در سازمان های افراطی اسلامی دارد، درجه بحران و فعالیت های افراطیون را، هر زمان خود، عیار می سازند.

ما در جهانی بسر می بریم که متأسفانه، شرایط "ایدآل" برای صلح موجود نیست. صلح جهانی را نمی توان، با طرز تفکر منطقی و محلی و یا سایر طرز دید های نژادی و مذهبی و با انجام موعظه ها، حفظ کرد. درین امر نه "دعا" اثر مثبتی داشته باشد و نه هم "انجام عبادات متصوفین". اینجا عمل می خواهد که در مناسبات انسانی اجتماعات، بدون هیچگونه تبعیض و بدون هیچگونه تجرید قوت صلح جو، عملی گردد. بدینترتیب بیشتر از هر وقت دیگر، فعالیت های وسیع و خستگی نا پذیر، جوامع متمدن و انسانهای بشر دوست را، ایجاب می کند. ستراتیژی باید طوری تعیین گردد، که بنفع تمام بشریت و نسل های آینده باشد. این فضا در صورتی می تواند، بوجود آید، که همه در رد هر نوع "دیکتاتوری"، همونا باشند.

تحکیم، تعمیق و توسعه مناسبات اقتصادی و تشکیل رو به افزایش شرکت های چند ملتی، که درین اواخر بیک امر عادی روز مبدل گردیده است و تخنیک جدید اطلاعاتی همچنان، جهان ما را بسوی، جهانی می کشاند، که روزی مرز های کنونی، همین اهمیت و نقش خود را نخواهد داشت، و به جلو گیری از بروز جنگ های جهانی "کلاسیک"، اثر مهم خواهد داشت. تا چند سال قبل، وقتی کلمه «گلوبالیزم» را در متون نشراتی می دیدیم، ممکن بسیاری از ما احتیاج مراجعه به فرهنگ زبانها می داشتیم، ولی حال، برای عموم ما، کلمه و مفهومی است عادی، مانند کلمه تلفون، "موبایل"، "کمپیوتر" و یا "لیپ تاپ" و غیره تخنیک مدرن.

با ذکر مطالب فوق، خواستیم روشن سازیم که دیگر اهمیت ستراتیژیک افغانستان در آن نیست که مانند سابق، خطر عبور کدام قدرت از شمال و یا از جانب افغانستان، از طریق دروازه خیبر، به آنسوی سرحد ممکن باشد. درین امر می تواند، جریان سر چپه باشد. یکی از موضوعات می تواند بطور مثال "انفجار نفوس" پاکستان، بحیث کشور همسرحد با پر نفوس ترین کشورهای آسیائی (البته در دنیا هم)، که نظامیان آن ممکن در خفاء، از دهه های قبل، خود آنها را در تحت فشار یافته باشند و ضرورت به محیط زیست وسیع تر و دسترسی به منابع "انرژی"، مثلاً به منابع "آسیای میانه" که بکمک "اسلامیزم"، خواب آنها، دیده، پلانگذاری کرده باشند. بحران افغانستان برای آنها، اسباب وسیعی را در اختیار گذاشت، تا با استفاده از "بنیادگرایان اسلامی (سنی)" در تحت نام "کنفیدراسیون" بین "پاکستان" و "افغانستان" نیز، راه "ادغام" افغانستان را به "سیطره" نظامیان پاکستان، در تحت شرایط تسلط کامل "اسلامیست های افراطی" در افغانستان، ممکن سازند، اگر قسماً هم مؤفق شوند، برای آنها باز هم، آنرا قدمی به پیش خواهند دانست. با وقوع جنبش ها در رژیم های دیکتاتوری عربی، که بعضی ها، خیلی ثروتمند تر از پاکستان بوده اند، میتواند همچنان مایه تشویش باشد که ممکن «منتر» نظامیان پاکستان، دیگر در صورت سقوط چنین «دیموکراسی» مؤثر نباشد. آنچه روشن است، یکی از ژورنالیستان و نویسنده کتب متعدد، "پنتر شولاتور" تأیید میکند، که افغانستان و افغانها، هیچ گاه خطر «تیروریستی» برای جهان غرب نبوده است و حال که در همه جهات ویران شده است، نمیتوان از نقش سابق آن، نام گرفت.

آینده، در نحوه پیشرفت «گلوبالیزم» سمت خود را تعیین خواهد کرد. وقتی دیده می شود که اروپا پس از سقوط سیستم های یک حزبی که به آن "سوسیالیزم" نام داده بودند، بطور نمونه، اتحادیه اروپا را که تا قبل از آن، ۱۲ کشور عضویت داشته است، به ۲۷ کشور رشد نموده است. حال قریب تمام قاره دارای یک سیستم پولی و دارای اقتصاد با هم مرتبط هستند، تفکر روی عوامل صد و یا دو صد سال پیش خیلی ها، غیر واقعینانه خواهد بود. از جانب دیگر قریب همه عواملی که در زمان قبل از جنگ اول جهانی، بعد از انقلاب اکتوبر، و هم بعد از ختم جنگ دوم جهانی و بلاخره پس از فرو پاشی اتحادیه نظامی "وارسا"، بعد از «سقوط» سوسیالیزم و مسایل نهایت بی شمار دیگر، می تواند تشکیل پایگاه های نظامی در خاک های بیگانه را، در

آینده بعدی غیر ضروری، بسازد. ولی باز هم تأکید بعمل می آید، که مسئله تأسیس و یا عدم تأسیس در اختیار نویسندگانی که در جمله «سیاسیون» نباشند، و یا از آنها طلب توضیح از جانب «سیاسیون» نشده باشد، فقط ترشح فکری است، و نه کدام حکم. چنین اقدامات، می تواند عملی گردد، که سیاستمداران، کشور های دارای سیستم های دیموکراسی، منابع تمویل و تمام جوانب مفیدیت آنرا، در امر صلح و امنیت کشور های آنها، برای مراجع قانونی کشور های شان، قابل قبول بسازند. هر گاه مودل "اتحادیه اروپا" به موفقیت نهائی برسد و به اصطلاح معمول به برگشت نا پذیری مبدل گردد، می تواند با آغاز دوباره پروسه "امنیت آسیا"، هم چنان، راهی برای همکاری دول و رفع تنشج درین منطقه، با یک طریقه مشابه باز گردد، که در اروپای غربی نتیجه داده است.

تا حال بطور دقیق روشن نیست، که آیا در مناسبات بین المللی نزدیکی جغرافیایی و به اصطلاح مرکزیت به مناطق مختلف، مانند گذشته، از اهمیت بر خوردار خواهد بود و یا خیر، تا نقاط ستراتیژیک، دقیقاً انتخاب گردد. جهان به نسبت اهمیت مسایل اقتصادی، بقول برخی از دانشمندان، در حقیقت سیاستمداران، از جانب مجریان و صاحبان منابع اقتصادی و بانک ها، بحیث «حق الزحمه گیرندگان» خود آنها، در دست دارند. این فضا هم چنان بی اعتمادی را نسبت به سیاستمداران بوجو د آورده است. حال عصر و زمان «جنگ تریاک» علیه چین و یا زمان جنگ دوم جهانی، تلفات انسانی در حملات جاپان بر چین گذشته است. در حال حاضر مناسبات اقتصادی و همکاری ها و مسابقات تخنیکی، در صدر موضوعات مهم حیاتی قرار دارد. این وضع در مقایسه با مسابقات تسلیحاتی زمان جنگ سرد، بهتر است و می تواند، مانع جنگ های گرم شود. در نخستین ماه های پس از وحدت دوباره آلمان، حزب سوسیال دموکرات آلمان، در یکی از کنگره های آن حزب، در رابطه با اوضاع بین المللی بعد از سقوط شوروی، از جهان یک «قطبی» قدرت نام برده اند، آنرا در امر حفظ صلح جهانی، یک مورد نگران کننده دانسته است. این حزب در همان زمان، بیش از یک ونیم دهه، تشکیل قطب های بیشتر را ترجیح داده است. تشکیل اتحادیه پنج کشور در شانگهای که به همین نام وجود دارد، ممکن بر اساس همچو نگرانی بوجود آمده باشد. خیلی دشوار است، تا بدون موضعگیری رسمی ایالات متحده آمریکا، فهمید، که آن قدرت بزرگ، قلمرو افغانستان را با کدام وزنه، شامل ساحه منافع آن دانسته، و از نگاه ستراتیژیک و "جیو پولتیک" در چه سطح قرار می دهد، تا بتوان به حقیقت جریان پی برد. عاقلانه هم نخواهد بود، اگر خود ما را غرق شایعات و فرضیه های غیر ضروری سازیم. همین اکنون برحسب گزارشات علمی - تخنیکی، بسیاری و ظایف، بکمک «ماهواره ها» انجام می یابد. کشتی های طیاره بردار، در ابچار مانند جزایر سیار، در گردش است. اخبار پرواز های طیارات «آواکس»، در مقایسه با گذشته، بندرت شنیده می شود. این هم روشن نیست که مواد خام "کلاسیک" تا چه زمان دیگر در اقتصاد نقش خواهد داشت. بطور مثال اگر مسئله انرژی، با طرق غیر از مواد "فوسیلی" حل گردد، نقش نفت خام کشور های عربی و "اوپک" چه خواهد بود؟ سر نوشت رژیم های نفت فروش که قریب همه، بر سیستم اقتصادی یک رشته بی تکیه زده اند، و تا اکنون ممکن اکثریت آنها، پرابلم های عدیده را نه بینند، در صورت سقوط قیم و یا مصرف کامل ذخایر چه خواهد شد؟ امیدواریم چنین فکر نشود که عملی شدن چنین اندیشه ها را نویسنده، کوتاه مدت فکر کرده باشد.

پایان

